

از مطالعه این نشریه در زمان تفیلا وفواندن توراہ فودداری فرمایید.

אגדה כדדה

משפטים

جهت حفظ قدوسیت این نشریه از دور انداختن آن فودداری فرمایید. ۲۷ شواב ۵۷۸۰

5. פתורי רשני

همان شب ، ربي العازار به خواب همسر خود آمد و گفت: جای هیچ نگرانی نیست. دلیل خروج کرم از گوش من این بود که روزی که شنیدم پشت سر یک دانش‌آموز توراہ بدگویی می‌کنند ، آن چنان که باید و شاید اعتراض نکردم."

حال این سؤال نیز پیش می‌آید که لازم بود این کرم از زبان ربي العازار بیرون بیاید چون اعتراض خویش را آن چنان که باید و شاید بیان نکرد و یا از دست او بیرون آید ، چون آن چنان که باید بود ، حرکتی را انجام نداد ، ظاهراً که گوش هیچ مشکلی نداشت ، چون ربي العازار این غیبت را شنید و عکس العمل نشان داد ، پس چرا این کرم از گوش او بیرون آمد؟

بلکه در پاسخ باید گفت اشکال از همان گوش است ، چون اگر ربي العازار این بدگویی را خوب شنیده بود و تا حدی این بدگویی او را تکان می‌داد ، پس وی به اندازه کافی اعتراض می‌کرد و از احترام آن دانش‌آموز توراہ دفاع می‌نمود ، ولی چون این غیبت ربي العازار را تکان نداد ، پس معلوم می‌شود که خوب این اعتراض را گوش نداد بود و به همین سبب کرم از گوش او بیرون آمد.

همچنین این فرد که از زبان خد-اوند شنید نباید دزدی کرد و باید فقط غلام خد-اوند بود ، شنیدن او تا این حد نبوده که بر او تأثیر واقعی گذارد ، پس معلوم می‌شود ایراد از گوش است که خوب نمی‌شنود پس باید گوش را سوراخ کرد.

ما نیز هنگام آموزش توراہ باید خوب گوش خود را به کار گیریم تا مواردی که می‌آموزیم آویزه گوش ما شوند و موارد توراہ بر ما تأثیر جدی گذارند تا میصواها و اوامر توراہ را آنطور که باید و شاید انجام دهیم.

این پاراشا با موضوع غلام عبری شروع می‌شود ، این غلام شش سال کار می‌کند و سال هفتم آزاد می‌شود. اگر سال هفتم این غلام بگوید که من ارباب خود را دوست دارم و همسر (کنعانی) خود را دوست دارم و نمی‌خواهم آزاد شوم ، اربابش باید او را به نزد قاضیان آورده و گوش او را سوراخ نماید و تا سال **יובל** این فرد ، غلام خواهد بود.

راشی در تفسیر این مورد می‌نویسد: "چرا از میان تمام اعضای بدن ، گوش او باید سوراخ شود؟"

راشی در پاسخ می‌فرماید: "ربان یوخانان بن زکای فرمود: گوسی که در جایگاه کوه سینای شنید که دزدی نکن ، ولی دزدی نمود و باعث شد به عنوان غلام فروخته شود ، باید سوراخ شود. ربي شیمعون فرمود: گوسی که در جایگاه کوه سینای شنید که قوم ییسرائل غلامان من هستند ، و با این حال رفت و برای خود ارباب دیگری خرید ، باید سوراخ شود."

اگر در پایان این شش سال این شخص نگوید ارباب و همسر خود را دوست دارد ، پس به عنوان غلام باقی نمی‌ماند و گوشش سوراخ نمی‌شود. پس ظاهراً بهتر بود زبانش سوراخ شود که با بیان این جمله باعث می‌شود چند سال دیگر غلام بماند یا این که بهتر بود دستانش سوراخ شوند چون با این دستان دزدی کرده و یا با این دستان خود را به عنوان غلام فروخته است.

قبل از پاسخ لازم است ذکر شود وقتی ربي العازار فرزند ربي شیمعون از دنیا رفت ، بدن او را در اتاقی بالای پشت‌بام گذاشتند. پس از چندی ، یک روز همسر او به پشت‌بام رفت و متوجه شد کرمی از گوش ربي العازار بیرون آمد. او ترسید که از این پس ، کرمها به سراغ بدن شوهر او خواهند آمد و بدنش فاسد خواهد شد و فوراً باید این بدن را خاک نمود.

اگر در کیفیت و کمیت مطالب این نشریه (رای ، پیشنهاد و یا سوالی در امور هلافا و زندگی روزمره دارید از اتمام لطف

منبع برکت و نعمت

او بیشتر به چشم می‌آمد و این وزیر شروع به ناله کرد و روز پنجم ، این وزیر از فرط گرسنگی خود را گاز می‌گرفت تا شاید کمی گرسنگی خود را آرام کند.

در همین حین ، شخصی وارد شهر شد که از ماجرا خبر نداشت. او به میدان شهر آمد و متوجه شد افراد بسیاری دور یک اتاق پر از پنجره جمع شده‌اند. او پرس و جو کرد که چه خبر است و به او گفتند یکی از وزیران بر ضد پادشاه تمرد کرده و پادشاه او را در این اتاق پر پنجره زندانی نموده تا همه ببینند چطور از گرسنگی می‌میرد و عبرت بگیرند. آن شخص گفت: "کنار بروید و بگذارید تا من نیز حال و احوال او را ببینم."

این شخص نزدیک شد و داخل اتاق را نگاه کرد و گفت: "شما به این می‌گویید زجر و گرسنگی؟! من می‌بینم که این شخص دارد گوشت می‌خورد!"

همه در جواب گفتند: "چه می‌گویید؟ این شخص از فرط گرسنگی گوشت بدن خود را دارد می‌خورد."

هخافص خبییم در پایان می‌نویسد: "حال این اشخاص نیز این قدر از راه خد-اوند دور شده‌اند که کلاً از عالم باقی اخراج گشته‌اند. حال تمام مزد میصواهای خود را که انجام داده‌اند ، مثلاً یک بار جواب آمن گفته‌اند و غیره ، الان مزد این میصواها را می‌گیرند تا دیگر در دنیای باقی هیچ مزدی نداشته باشند."

در پاراشا می‌خوانیم: "شش روز کار خود را انجام بده و روز هفتم دست از کار بکش."

هخافص خبییم روحش شاد در تفسیر این مورد می‌نویسد: "منبع برکت و نعمتی که انسان از خد-اوند می‌گیرد نگهداری از احترام شبات است و اگر وی احترام شبات را نگه نمی‌دارد ، برکت و نعمت خد-اوندی را از دست می‌دهد."

هخافص خبییم در ادامه می‌نویسد: "اگر می‌بینی چندین نفر هستند که احترام شبات را به راحتی زیر پا می‌گذارند و با این حال در کار و کسب خود موفق می‌شوند و اوضاع بر وفق مراد آنها است ، نباید تعجب نمایی ، چون اگر توجه کنی می‌بینی بالاخره دارایی آنها از بین می‌رود و همه چیز خود را از دست می‌دهند."

هخافص خبییم در ادامه می‌نویسد: "حتی اگر در تمام طول زندگی هم دارایی خود را از دست ندهند باز نباید تعجب نمود."

هخافص خبییم این مورد را با مثالی توضیح می‌دهد: "یکی از وزیران پادشاه بر ضد پادشاه تمرد نمود و پادشاه حکم کرد که او را به دربار آورده و به او غذا ندهند تا از گرسنگی بمیرد و این حکم را همه جا منتشر نمایند تا مردم آمده و مجازات او را ببینند و دیگر چنین خطایی انجام ندهند."

این وزیر را در اتاقی پر از پنجره گذاشتند تا همه بتوانند درد و رنج او را ببینند. روز اول زیاد گرسنگی و عذاب او معلوم نبود. ولی روز دوم و سوم که گرسنگی و عذاب او بیشتر شد ، مردم از پشت پنجره می‌توانستند ببینند تا چه حد این وزیر در رنج است. روز چهارم گرسنگی

مقدار شیر ، کیفیت شیر و قیمت شیر

مشه انشیل سرفه‌کنان و با صدایی لرزان گفت: "روزی دو لیتر و نیم ، به مدت دو هفته."

ربی شموئل کمی فکر نمود و فرمود: "آری ، اگر دو هفته شیر گرم بنوشی و استراحت مطلق داشته باشی ، حالت خوب می‌شود."

مشه انشیل گفت: "بله جناب راو. ولی شما که می‌دانید ، وضع مالی من ، چندان خوب نیست و من نمی‌توانم حتی پول یک روز شیر را بپردازم."

ربی شموئل آهی کشید و فرمود: "بله می‌دانم."

مشه انشیل گفت: "جناب راو ، شما که دانش زیادی در علم توراه دارید ، آیا داروی مخصوص یا چیز دیگری را نمی‌شناسید که بتواند به بهبود حال من کمک کند؟"

شب بود و تاریک. ربی شموئل از سالانط روحش شاد به مانند هر شب شمعی را روشن کرده و مشغول آموزش توراه بود. یکی از همسایگان سرفه سختی کرد. ربی شموئل صدای سرفه را شنید و با آه فرمود: "ای داد ، یکی از همسایه‌ها بیمار است و احتمالاً ریه‌هایش پر از چرک می‌باشند."

فردا صبح معلوم شد شخصی که در تمام طول شب سرفه می‌کرده چه کسی بوده است. ربی شموئل در خانه خود نشسته و مشغول آموزش توراه بود که مشه انشیل ، یکی از یهودیان خداترس محل به نزد او آمد.

مشه انشیل سرفه‌کنان گفت: "جناب راو ، من بیماری ریوی دارم. صبح به نزد دکتر رفتم و او گفت باید شیر گرم بنوشم."

ربی شموئل برای او آرزوی سلامتی نمود و فرمود: "چقدر شیر؟"

مسئولان صندوق متعجب بودند که چرا ربی شموئل برای کمک به یک یهودی، پول تقاضا می‌کند آن هم چنین مبلغ هنگفتی. ولی چون آنها از صداقت ربی شموئل مطمئن بودند، هیچ چیز نگفتند.

یکی از مسئولان دوباره گفت: "یعنی هیچ راهی ندارد که کمتر حساب کنید و این دارو را به این یهودی عزیز بدهید؟"

ربی شموئل دوباره با جدیت فرمود: "قصد من فقط کمک به این یهودی عزیز است، ولی کمتر از شش لیره امکان ندارد."

مسئول صندوق که دید چاره‌ای نیست، شش لیره از صندوقی که با خود آورده بود شمرد و روی میز ربی شموئل گذاشت و بی‌صبرانه منتظر شد تا ربی شموئل این داروی مخصوص را فاش نماید.

ربی شموئل دوباره مشغول آموزش توراه شد که پس از چند دقیقه شیرفروش محل دوان دوان به خانه او آمد و گفت: "جناب راو، اتفاقی افتاده که خواستید فوراً به نزد شما بیایم؟"

ربی شموئل با آرامی فرمود: "آری، یکی از اهالی محل بیمار است و قبل از اینکه حال او بدتر شود باید به او

کمک کنیم. بگو ببینم، روزی سه لیتر شیر تازه به مدت دو هفته چقدر می‌شود؟

شیر فروش سر انگشتی حساب کرد و گفت: "شش لیره".

ربی شموئل شش لیره را از روی میز برداشت و به شیر فروش داد و فرمود: "به من قول بده که به مدت دو هفته، هر روز صبح به خانه مشه انشیل می‌روی و به او سه لیتر شیر تازه می‌دهی. تو باید قول بدهی که این شیر تازه و گرم باشد و آن را با آب مخلوط نکنی."

شیر فروش قول داد و جلوی حاضرین این مورد را روی کاغذ نوشت، امضا کرد و به ربی شموئل داد. ربی شموئل رو به مشه انشیل کرد و گفت: "حال با خیال راحت به خانه برو و استراحت مطلق کن. شیر فروش هر روز برایت شیر گرم می‌آورد و به امید خداوند تا دو هفته دیگر خوب می‌شوی."

مشه انشیل از ربی شموئل تشکر کرد و خارج شد.

مسئولان صندوق از ربی شموئل پرسیدند: "چرا از اول نگفتید که این پول را برای خرید شیر می‌خواهید؟"

ربی شموئل فرمود: "راستش را بگویید، اگر از همان اول می‌گفتم که این پول را برای شیر می‌خواهم، شما برای مقدار شیر، کیفیت شیر و قیمت شیر با من چانه نمی‌زدید؟ من سعی کردم بهترین شیر را برای این یهودی عزیز تهیه کنم."

مسئولان صندوق فهمیدند تا چه حد ربی شموئل نگران حال یهودیان شهر می‌باشد.

ربی شموئل در فکر فرو رفت و مشه انشیل که می‌دانست دانش ربی شموئل در توراه و به خصوص در علم قبلاً بسیار بالا است، آرزو می‌کرد که ربی شموئل دارویی را برای بیماری او پیدا نماید.

بالاخره پس از چند لحظه سکوت ربی شموئل لبخندی زد و فرمود: "من مورد خاصی را برای بهبودی تو پیدا

کردم، ولی باید برای این مورد شش لیره بپردازی."

صدای تپش قلب مشه انشیل آنقدر بلند بود که خودش هم دیگر صدای سرفه‌هایش را نمی‌شنید. او از ربی شموئل تشکر کرد و خارج شد. در راه فقط به فکر پیشنهاد ربی شموئل بود.

مشه انشیل وارد خانه شد و همسرش از او پرسید: "ربی شموئل به تو چه گفت؟"

مشه انشیل گفت: "ربی شموئل برای بهبودی من درمان خاصی را پیدا کرد."

همسر مشه انشیل با خوشحالی پرسید: "خب این درمان چیست؟"

مشه انشیل با اندوه گفت: "تا من به ایشان شش لیره ندهم او به من نخواهد گفت این داروی مخصوص چیست."

همسر مشه انشیل با تعجب پرسید: "شش لیره؟ غیر ممکن است بتوانیم چنین مبلغی را تهیه کنیم، این حقوق یک سال ما است."

مشه انشیل با ناراحتی گفت: "بله، غیر ممکن است."

هر دوی آنها در فکر فرو رفتند که ناگهان مشه انشیل گفت: "اگر من به صندوق صدقای شهر مراجعه کنم و بگویم ربی شموئل چنین مبلغی را از من خواسته، ممکن است که آنها این مبلغ را به من بدهند."

مشه انشیل این را گفت و از خانه خارج شد. او به صندوق صدقا رسید و ماجرا را تعریف کرد. مسئول سازمان با دهانی باز پرسید: "شش لیره؟! این صندوق صدقا مخصوص فقیران کل شهر است و ما اجازه نداریم چنین مبلغی را فقط به یک نفر بپردازیم."

مشه انشیل با ناراحتی سر خود را پایین انداخت و آه کشید.

مسئول صندوق رو به او کرد و گفت: "ناراحت نباش، من و چند نفر دیگر همراه تو به نزد ربی شموئل می‌آییم و خواهش می‌کنیم این داروی مخصوص را با قیمت کمتری به تو بدهد."

مشه انشیل خوشحال شد و همراه مسئولان صندوق راهی خانه ربی شموئل شد.

مسئولان با ربی شموئل صحبت کردند و گفتند: "جناب راو، جسارت نباشد، ولی این مبلغ بسیار زیاد است."

ولی ربی شموئل با جدیت فرمود: "هیچ جایی برای چانه‌زنی نیست، شش لیره."

غلام یهودی

برگشت مبلغ مورد دزدی شده را ندارد. در این صورت، دادگاه این شخص را به عنوان غلام فروخته تا با این پول، مورد دزدی شده را

در پاراشا می‌خوانیم پروردگار، قوانین توراه را به قوم یهود امر می‌فرماید. اولین فرمان در مورد شخصی می‌باشد که دزدی کرده و پول

مایحتاج خود و خانواده خود را تأمین نماید. در این صورت ، معنای دزدی یا غصب ، فقط برداشتن دارایی شخص مقابل نمی‌باشد ، بلکه گرفتن زندگی او می‌باشد. به همین سبب توراه می‌خواهد به چنین شخصی یاد دهد گرفتن زندگی انسان چه حسی دارد و با درک این مورد ، دیگر دست به دزدی یا چنین خطایی نزنند. زیرا اگر انسان واقعاً بداند احساس طرف مقابل در برابر کار او چیست ، هیچ گاه در مورد همنوع خود خطا نمی‌کند.

به همین جهت توراه دستور می‌دهد چنین شخصی به غلامی فروخته شود و شش سال کار کند. در طول این شش سال با کنیز عروسی می‌کند و فرزندان به دنیا می‌آورد ، پس از شش سال موظف می‌باشد همسر و فرزندان خود را رها نماید. در این حال ، این شخص درد و رنج زیادی احساس می‌کند ، زیرا نتیجه زحمات خود را رها می‌کند. در این وضعیت توراه به چنین شخصی می‌گوید به همین صورت شش سال پیش که دزدی کردی ، طرف مقابل احساس نمود نتایج زحماتش از بین رفته‌اند و وقتی انسان احساس طرف مقابل را درک می‌کند ، با خود عهد می‌نماید دیگر دست به دزدی نزنند و مال دیگری را صاحب نشود. مورد دیگری که از اینجا برداشت می‌شود این است که تمام اعمالی که پروردگار با انسان می‌نماید ، برای این است که انسان به خوبی احساس و درک کند کار او تا چه حد آسیب رساننده و وقتی انسان متوجه اشتباه خود گردد ، دیگر کار اشتباه خویش را تکرار نمی‌کند.

به این روش توراه ، انسان را تربیت نموده و باعث می‌شود خود انسان از اعمال ناپسند خویش دست بردارد ، نه اینکه شخص خلافکار را با اشخاص خلافکار دیگر زندانی کنند تا به جای اصلاح اعمال بد خود ، اعمال خلاف تازه‌ای یاد بگیرد و در اعمال ناپسند خود ، ماهرتر از قبل گردد.

امیدواریم همواره با قلبی پاک و شایسته پروردگار را عبادت کنیم و با همنوعان خویش نیز رفتار نیک و مناسب داشته باشیم تا بدین صورت از آسیب به همنوعان خود در امان باشیم و به زخوت این مورد خداوند ما را به نجات کامل مژکی فرماید.

برگرداند. حال بر طبق مبلغ دزدی شده ، این شخص موظف می‌باشد در نزد صاحب خود ، کار نماید (حداکثر تا شش سال). در صورتی که صاحب این غلام ، کنیزی را به عنوان همسر به او بدهد ، این شخص موظف می‌باشد تا با این کنیز ازدواج کرده تا فرزندان که از این کنیز به دنیا می‌آیند ، در نزد صاحب این غلام خدمت کنند. در زمانی که غلام مدت خدمت خود را تمام نماید ، باید به تنهایی از خانه صاحبش برود و کنیز و فرزندانش برای صاحبش باقی خواهند ماند. حال اگر این شخص ، همسر ، فرزندان و صاحب خود را دوست داشته باشد و نخواهد آنها را رها نماید ، صاحبش او را به طرف درب خانه خواهد برد و گوش او را به عنوان غلام سوراخ می‌کند و تا آخر عمر خویش این شخص غلام صاحبش می‌باشد.

حال به نظر می‌رسد توراه با غلام یهودی رفتار مناسبی ندارد ، زیرا رها نمودن همسر و فرزندان حتی پس از مدت هر چند کوتاهی بسیار سخت می‌باشد ، زیرا در این مدت ، غلام به همسر و فرزندان خود احساس محبت دارد و رها کردن آنها کار ساده‌ای نمی‌باشد ، پس چرا توراه از این شخص درخواست می‌کند همسر و فرزندان خود را رها نماید؟ زیرا در تمام قوانین توراه مشاهده می‌شود پروردگار بسیار رحیم است و همواره خوبی انسان را طلب می‌کند ، پس چرا در این مورد از این غلام درخواست می‌شود ، یا همسر و فرزندان خود را رها کند و یا از آزادی خود بگذرد و سالیان سال در نزد صاحبش خدمت کند؟!

در گمارا ، مسخت **בבא קמא** آمده است: **רבי יוחנן** فرمود: "کسی که از همنوع خود دزدی یا دارایی او را غصب می‌نماید ، به مانند این است که جان همنوع خود را از او گرفته است". در ادامه گمارا آمده است علاوه بر این ، به مانند این است که جان همسر و فرزندان همنوع خود را نیز گرفته است. زیرا انسان برای به دست آوردن روزی و دارایی خود تلاش می‌کند و در این تلاش ، وقت خود را از دست می‌دهد. وقت انسان زندگی وی می‌باشد و وقتی شخصی مالی را می‌دزدد ، در واقع وقت یا جان آن شخص را دزدیده است. علاوه بر این ، این شخص می‌توانست با این دارایی که از او دزدیده شده ،

قابل توجه خوانندگان گرامی

در مملهای ذیل امکان دریافت نشریه چاپ شده وجود دارد:

*** یروشالیم:** بازار مخنه یهودا ، خیابان אפרסק ، فروشگاه آقای یوسف کهن تلفن ۵۸۳۶۹۵۵-۵۸۰

*** یروشالیم:** گئولا ، خیابان ملفی ایسرائل شماره ۲۵ فروشگاه آقای فرجیان

*** تل آویو:** خیابان علیا شماره ۲۳ ، آقای کهن فولادی *** فولهون:** בית הכנסת צעירי איראן ، בית הכנסת מגן דוד

*** کفرسابا:** آقای מוטי کهن تلفن ۵۲-۳۵۶۱۵۲۹ *** ناتانیا:** آقای فرهاد تراشندگان تلفن ۸۶۸۴۸۸۶-۵۲

*** بیتار:** خانواده آقای نورانی تلفن ۸۴۲۸۹۳۶-۵۴

*** امکان دریافت این نشریه از تارنمای <http://www.ladaat.info/gilyonot.aspx?view=1> وجود دارد.**